

## «الف»

لِيُذِلَّ : تا خوار کند

۱۰	أُرْسِدَ : راهنمایی کرد	۶	أَلَفَ : جمع ألف، هزاران
۴	الْإِرْغَامَ : بر خاک افکندن، شکست دادن	۹	أَلَمَ : جمع أَلَم، دردها
۸	أُسْتُشْهِدَ : شهید شد	۸	أَبَتْ : پدر جان
۱۰	إِسْتَقَرَّ : استقرار یافت	۱۰	إِبْتَهَجَ : شادمان شد
۱	إِسْتَوَى : برابر شد، مساوی شد	۱	إِبْتَعَدَ عَنْ... : از ... دور شد، از ...
۴	الْأَسْرَ : اسارت		دوری جست
۴	أُسْرِعَ : شتافت	۵	أَبْعَدَ : دور کرد
۲	أَشْعَلَ : روشن کرد، شعله‌ور ساخت	۴	إِتَّبَعَ : پیروی کرد
۴	إِعْتَبَرَ : پند گرفت	۴	إِتَّقَى : تقوا پیشه کرد
۲	إِعْتَذَرَ : عذر خواست		إِتَّقَى : تقوا پیشه کن
۴	إِعْتَرَلَ : دست کشید، کناره‌گیری کرد	۷	أَتَى (بِ-) إِيْتِيَانًا : آمد
۴	الْأَغَانِي : جِ الْأَغْنِيَّةِ، آهنگ‌ها، آوازاها (منظور: ۴)	۱	الْإِجْتِنَابَ : دوری کردن
	(منظور: آهنگ بی معنی و مفهوم)	۲	أَحَبَّ : دوست داشت
۲	أَفْلَحَ : رستگار شد	۳	الْأَخْمَرَ : سرخ
۶	الْأُقْفَالَ : جِ قُفْلٍ	۱	أَخْرَجَ : بیرون کرد
۴	أَقَلَّ : کم انجام داد	۹	أَذَلَّ : خوار کرد

۳	بِحَدِّ ذَاتِهَا : خود به خود، فی نفسه	۱	الْأَقْوَمُ : درست تر، پایدارتر
۲	الْبِدَايَةِ : آغاز	۳	الْاِكْتِسَابُ : به دست آوردن
۱۰	الْبِدْرُ : ماه کامل، ماه شب چهاردهم	۱	أَكْرَمُ : گرامی داشت
۴	بَدَلٌ (ب) بَدَلًا : بخشش کرد	۶	الْأَكْيَاسُ : ج الکیس، کیسه ها
۱	بَشَائِئِهِ الْوَجْهَ : گشاده رویی	۲	أَلْجَأُ إِلَى : وادار کرد، پناهنده ساخت
۴	الْبَطْلُ : قهرمان	۳	أَلَّفَ : تألیف کرد، گرد آورد
۱۰	بَلَا (ب) بَلَاءٌ : مبتلا کرد، گرفتار ساخت	۱	أَلْهَمَ : الهام کرد، در دل افکند
۲	الْبُؤْسَاءُ : ج البائس، بینویان	۸	إِلَى اللَّقَاءِ : به امید دیدار
۱۰	الْبُهْجَةِ : شادمانی	۵	الْأَمَارَةُ : بسیار امرکننده
۱۰	الْبُهَيْجِ : شادمان، زیبا	۴	الْأَمَالُ : ج الأمل، امیدها و آرزوها
۵	الْبِئْرُ : چاه	۴	الْأُمَانِيَّ : ج أُمْنِيَّة، آرزوها
		۵	أَمْضَى : گذراند
		۱۰	أُنْبِتَ : رویانید
		۲	إِنْتَخَبَ : برگزید
۱۰	تَأَمَّلَ : درنگ کرد	۱۰	الْاِتْتِفَاعُ : بهره بردن
۱۰	تَبَارَكَ : مبارک گشت	۷	إِنْحَنَى : سر فرود آورد، خم شد
	فَتَبَارَكَ اللَّهُ : پس بزرگوار است خدا!		لَا تَنْحَنِي : تسلیم مشو
۳	تَحَدَّثَ : حرف زد، سخن گفت	۸	أَنْصَتَ : ساکت شد
۱۰	تَذَكَّرَ : به خاطر آورد	۳	إِنْفَصَلَ : جدا شد
۹	تَجَرَّعَ : جُرْعَهُ جُرْعَهُ نوشید، کم کم نوشید	۱۰	أَوْدَعَ : به ودیعت نهاد، امانت گزارد
۹	التَّخْلِي : آراسته شدن	۱	أَيُّ : کدام
۹	الْتَرَجِمَةَ : زندگی نامه	۸	أَيَّدَ : تأیید کرد
۳	تَشَكَّلَ : صورت گرفت		
۵	التَّلُّ : تپه، توده خاک و ریگ		
۱۰	تَمَتَّعَ : بهره مند شد	۳	الْبَاحِثُ : محقق

### «ت»

### «ب»

۵	حَاسِبٌ نَفْسُهُ : از خود حساب کشید	۲	الثَّمَرُ : خرما
۹	حَاكِيٌ : تقلید کرد	۱۰	تَنَافَسٌ : رقابت کرد، مسابقه داد
۶	حَاوِلٌ : تلاش کرد	۱۰	التَّنْقِيَةُ : پاکیزه کردن، پاک کردن
۹	الحُرَّاسُ : جمع الحارس، نگهبانان	۲	التَّوَابٌ : توبه گر، توبه کننده
۴	الحَرَجُ : تنگنا	۳	تَوَصَّلَ إِلَى : دست یافت، رسید
۱۰	حَرَمٌ : حرام کرد	۶	تَوَكَّلَ عَلَى : توکل کرد بر
۳	حَسِبَ (س) حُسْبَانًا : پنداشت	۲	التَّهَيَّيْتُ : تهیه کردن
۴	حَصَّلَ : به دست آورد		
۴	حَقَرَ (س) حَقْرًا : کوچک و خوار شمرد		<b>«ث»</b>
۲	حَكَمَ (م) حُكْمًا : داوری کرد	۲	الثُّغُورُ : ج ثغر، مرزها
۲	الحِلَّالُ : حلال کردن	۲	الثَّقِيلُ : سنگین
۱	إِجْعَلْ فِي حِلٍّ : حلال کن	۵	الثَّمِينَةُ : گران بها
۷	حَلَّ العُقْدَةَ : گره را گشود	۷	ثَارَ (يَثُورُ - ثَوْرَةٌ) : انقلاب کرد
۷	الحُلْمُ : رؤیا		ثُورِي : انقلاب کن، به باخیز
۸	الحَيُّ : زنده		
۲	حِينِيذٌ : آنگاه، در این هنگام		<b>«ج»</b>
		۴	جاوَزَ : نزدیک شد، همسایه شد
		۹	الجاهِزَةُ : آماده، حاضر
		۵	الجُزُرُ : ج الجزیره، جزیره ها
		۳	جَنَاحٌ : بال
		۱	جَنَّبَ : دور کرد
		۲	الجُوعُ : گرسنگی
		۵	الجَوْلَةُ : جَوْلان دادن، قدرت نمایی
			<b>«خ»</b>
		۲	الخَبِيزُ : نان
		۵	الخَبِيرُ : خیره، کارشناس
		۱۰	الخِتَامُ : مُهر
			خِتَامُهُ مِسْكَتٌ : مُهر آن از مشک است.
		۱	الخَزَائِنُ : ج الخزینه، گنجینه ها
		۲	الخُطُواتُ : ج الخُطوة، گام ها
			<b>«ح»</b>
		۲	الحَارَ : گرم

۳	الرُّتُقُ : بسته	۸	الْخُطَّةُ : نقشه
۵	الرَّجُلُ : پا	۳	الْخِلَالُ : میان
۵	الرِّحْلَةُ : سفر	۵	خَلَبَ — : شیفته کرد، رُبود
۱۰	رَدَّدَ : تکرار کرد	۹	خَلَّدَ : جاودان ساخت
۳	الرِّسَالَةُ : ج الرسالة، نامه‌ها	۳	الْخَلِيلُ : دوست
۵	الرِّشَادُ : راستی و درستی، راه درست	۸	خَيْرَةٌ : بهترین
۲	رَضِيَ (س) رِضاً : خشنود گردید، راضی شد		
۴	الرَّعِيَّةُ : رعایا، شهروندان		«د»
۵	رَقَبَ (ع) رُقُوباً : با دقت نگاه کرد	۵	الدَّارُ : خانه
۵	الرَّهْنِيُّ : شنی	۶	الدَّرَاهِمُ : جمع دِرْهَم (واحد پول)
۹	الرَّهْنُ : در گرو	۳	الدُّسْتُورُ : قانون، قانون اساسی
	مسؤول کار خود	۳	الدَّوْرَانُ : چرخش
۵	الرَّيْحُ : باد	۹	الدَّوْبُوبُ : پرکار، بی وقفه
			«ذ»
	الرُّحْفُ : زرو زیور	۱۰	ذاتُ بَهْجَةٍ : زیبا و خرم
۴		۲	ذاقُ (س) دَوْقاً : چشید
			ذُقُ : بجش
			«س»
۸	السَّاحَةُ : میدان		
۶	السَّارَةُ : شادکننده		«ر»
۵	السَّاعَةُ : قیامت	۶	الرَّاتِبُ : حقوق
۱۰	سَاعَدَ : کمک کرد	۴	الرَّاعِيُ : چوپان، در اینجا : مسؤول
۴	السَّاعِيُ : کوشا	۵	الرَّائِعُ : جالب، زیبا
۲	سَجَرَ (ث) سَجْراً : آتش روشن کرد	۳	رَأَى (س) رُؤْيَةً : دید

۵	الضلال : گمراهی	۱	السَّخَاءُ : بخشش
۱۰	ضَمِنَ (س) ضَمَانَةً : ضمانت کرد		سَخَاءُ الْكُفِّ : بخشندگی
۴	الضیاع : نابودی	۲	سَرَّ (ث) سُورَرَأً : شاد کرد
		۸	سَلَبَ (ث) سَلْبًا : رُبُود
	<b>«ط»</b>		سَلَبَتْ قُدْرَتُنَا : قدرت ما گرفته شد
۱	الطاعة : فرمانبرداری	۷	سَهَرَ (س) سَهْرًا : شب زنده‌داری کرد
۴	الطُّرُق : جِ طریق، راه‌ها	۷	سَارَ (ب) سَيْرًا : حرکت کرد
	يَقْطَعُ طُرُقًا : راهزنی می‌کند		
۷	الطُّغَاةُ : جِ الطاغی، طغیان‌گران، گردن‌کشان		<b>«ش»</b>
۳	الطَّيْرَانُ : پرواز	۲	شَبِعَ (س) شَبْعًا : سیر شد
		۸	شِرْذِمَةٌ : گروه‌اندک، دار و دسته
	<b>«ظ»</b>	۹	الشَّرِيعَةُ : آیین و قانون
۵	الظَّبِي : آهو		
۸	ظَفِرَ (س) ظَفْرًا : پیروز شد		<b>«ص»</b>
		۹	صَارَ (ب) صَيْرورَةً : شد
	<b>«ع»</b>	۷	الصَّامِدُ : پایدار
۸	العاقق : رانده شده و نفرین شده	۷	صَبَّ (ث) صَبًّا : ریخت
۴	العِدَى : جِ العدو : دشمنان	۷	الصَّبِرُ : گیاهی تلخ
۳	العَدِيْدَةُ : بسیار	۷	الصُّمُودُ : پایداری
۸	العُرس : [جشن] عروسی	۷	الصُّوبُ : جهت، سمت
۴	عَرَضَ (ب) عَرَضًا : عرضه کرد	۳	الصَّيْدَلَةُ : داروسازی
۴	العِشْرِيْنَ : بیستم، بیست		
۱	عَسَرَ : سخت گرفت		<b>«ض»</b>
۷	العِظْمُ : استخوان	۴	الضُّحَى : قبل از ظهر

۳	فَتَقَّ (ت) فِتْقاً : شکافت، گشود	۳	عِلْمُ الْفَلَكِ : دانش ستاره‌شناسی
۴	الْفَتَى : جوان، جوانمرد	۶	الْعَمَّ : عمو
۱	فُرَّحَ : شادمان کرد	۷	عَمَّا (عن + ما) : «ما»، حرف زائد
۳	فَصَّلَ (ب) فِصْلاً : جدا نمود		عَمَّا قَرِيبَ : به زودی
۴	قُلُ الْفُضْلِ : سخن حق را بگو	۹	العنَاء : رنج
۵	الْفِضِيَّةُ : نقره‌ای	۸	العِنَادُ : لجبازی
۵	فُطِنَ (ت) فُطْناً : بی‌برد		
۱	فَقِهَ (س) فِقْهاً : فهمید		
			«غ»
		۳	غَالِيَةٌ : گالیله
		۳	الغَامِضُ : بی‌حیده
	«ق»	۱۰	الغَايَةُ : هدف
۱۰	القَائِدُ : رهبر	۴	الغَزَلُ : لهو و لعب
۱۰	الْقَبَّةُ : گنبد	۷	الغَزَاةُ : جنگجویان، جمع غازی
۹	الْقُدُوةُ : الگو		(در این درس متجاوزان)
۲	القِرْبَةُ : مشک آب	۸	عُغِلَّتْ عُقُولُهُمْ : شستشوی مغزی شدند
۲	قَرَعَ (س) قَرْعاً : [به در] کوبید	۳	عُصِبَ (ب) عُصْباً : به ستم گرفت، غصب کرد
۵	قُرُونٌ : جِ قَرْنٌ، شاخ‌ها	۹	العَيَّ : گمراهی
۲	قَصَّرَ : کوتاهی کرد	۷	عَيَّرَ : دگرگون کرد
۴	قَصَّرَ : کوتاه کرد	۱۰	الغَيْوَمُ : جِ الغَيْمِ، ابرها
۸	قَضَى (ب) قِضَاءً : انجام داد، گذراند		
	قَضَى نَحْبَهُ : به عهد خود وفا کرد، نذرش را		
	ادا کرد، روزگارش را به سر آورد (مُرد)		«ف»
۵	القِيَمَةُ : بالای هر چیزی، قله	۴	فازَ (ت) فَوْزاً : موفق شد، رستگار شد
۹	القِنْدِيلُ : چراغ	۵	فَتَنَ : جستجو کرد

۱۰	المُتَرَدِّد : دارای تردید	۷	قَنَطًا (س) : ناامید شد
۳	المَجَال : عرصه، زمینه	۴	القِيَم : ج القيمة، ارزش
المجالات الفكرية : زمینه‌های فکری			
۲	المُجِدَّة : کوشا		<b>«ک»</b>
۹	المَحِيط : احاطه کننده، مسلط	۹	الكَد : زحمت، تلاش
۱۰	المُخَضَّرَة : سرسبز	۹	الكَنَدَح : رنج، زحمت
۳	مَرَّ (ش) مُرور : گذشت، عبور کرد	۱	الكِرَام : ج الکریم، جوانمردان، بخشنندگان
۸	مَرَحَبًا بِك : درود بر شما، خوش آمدید	۶	كَسَرَ (ب) كَسراً : شکست
۱۰	المِسْك : مشک که ماده‌ای است خوشبو	۹	الكِفَاف : اندازه، به قدر کفایت
۳	المُلتَصِق : به هم پیوسته، چسبیده	۳	كَفَّرَ : پوشاند
۲	مِمَّا (من + ما) : از آن چه	۶	كَمَّ : چقدر، چند
۲	المَمْلُوء : پُر	۳	كَمَا : همان طور که
۳	المَنْ : منت نهادن		
۱۰	المُواضَلَة : ادامه دادن		<b>«ل»</b>
۱۰	المُودَّة : دوستی، محبت	۲	اللَّعِب : بازی
۲	المَنْهَوم : حریص	۲	لَعِقَ (س) لَعَقًا : چشید
۹	المِيزَة : ویژگی	۲	لَعَلَّ : شاید
		۹	لِمَ (لِ + ما) : برای چه، چرا؟
		۷	لَانَ (ب) لَيْنًا : نرم شد
			<b>«ن»</b>
۵	نَبَّهَ : آگاه کرد		
۸	النَّخَب : پیمان، زمان مرگ		<b>«م»</b>
۲	نَزَّلَ : نازل کرد، فرود آورد	۸	مَاتَ (س) : مُرد
۱	نَشَرَ (س) : بازکرد، گسترده	۹	مَادَامَ : تا وقتی که
۹	النَّمَاذِج : جمع نَمَوذج، نمونه‌ها	۴	المَاشِي : رونده

۱	هَدَى (ب) هُدًى : راهنمایی کرد	۴	نماذج مثالية : الگوهای برتر
۴	هَزَل (ب) هَزْلاً : شوخی بیهوده کرد	۴	النَّوْم : خواب
۸	هَوَّنَ : آسان نمود	۴	النَّهْب : غارت
۸	هَوَّنَ عَلَيْكَ : سخت نگیر	۱	نَهَجَ (ع) نَهَجًا : نشان داد
۸	هَيَّئِ : آسان		
۹	الهِنَاء : گوارا		
			«و»
		۷	الوائق : مطمئن
			وُدٌ ← مَوَدَّةٌ
۷	الْيَاسْمِين : گل یاسمن، گل یاس	۵	وَأَجَهَ : روبه‌رو شد
۲	الْيَتَامَى : ج یتیم، یتیمان	۲	وَأَحْيَانِي : شرم باد
۱	يَسَّرَ : آسان کرد	۲	الْوَالِي : حاکم شهر
		۳	الْوَجِيزَةُ : مختصر
		۵	وَضَعَ (ك) وَضْعًا : گذاشت، نهاد
		۱۰	وَقَّرَ : آماده کرد
		۷	وَلَدَ (ب) وِلَادَةً : زایید
			نَوْلُدُ : زاییده می‌شویم
		۴	وَلَّى : مقام داد، حکم داد
		۱	الْوَهْم : خیال، توهم
		۲	وَيَحْكُ : وای بر تو
		۲	وَيْلٌ : وای!
			وَيْلٌ لِي : وای بر من

«ه»

۴ هَجَرَ (ث) هَجْرًا : ترک کرد، دست کشید

